

عیسی چه کرد؟: درک کار مسیح

درس ۱۱: صعود

دکتر آر. سی. اسپرول

می‌خوایم مطالعه‌ی خودمون رو پیرامون کار مسیح ادامه بدیم و امروز قراره روی عزیمت او از این دنیا در واقعه‌ی صعود تمرکز کنیم. اگر بعدی از زندگی و کار عیسی وجود داشته باشه که امروزه به‌طور اسفباری در حیات کلیسا نادیده گرفته شده، اون، توجه به صعود عیساست و با این حال در دسته بندی‌های عهدجدید، این نقطه‌ی اوج کار عیساست، تا جایی که بعد از اتمام کار کفار و رستاخیزش، به آسمان برمی‌گرده.

به‌خاطر دارید که در ابتدای این سری درس‌ها درباره‌ی تجسم به‌عنوان یک نزول صحبت کردیم و خوندیم که هیچ‌کس به آسمان بالا نرفته مگر آن کس که از آسمان پایین آمد. پس وقتی عهدجدید در مورد صعود عیسی صحبت می‌کنه، در مورد چیزی بسیار غنی‌تر از بالا رفتن صرف به جایی صحبت می‌کنه و این علت و مقصد بالا رفتن اوست که در درک ما از کار عیسی بسیار مهم است.

و قبل از اینکه به اون بپردازم، اجازه بدین توصیفی خلاصه در مورد صعود عیسی رو به قلم لوقا براتون بخونم. او هم در آخر انجیلش و هم در فصل اول کتاب اعمال رسولان درباره‌ی صعود نوشته. بیایید اول به روایتی که در انجیل لوقا اومده نگاهی بیاندازیم؛ توی این روایت می‌خونیم: «پس ایشان را بیرون از شهر تا بیت‌عنیا برد و دستهای خود را بلند کرده، ایشان را برکت داد. و چنین شد که در حین برکت دادن ایشان، از ایشان جدا گشته، به سوی آسمان بالا برده شد. پس او را پرستش کرده، با خوشی عظیم به سوی اورشلیم برگشتند. در آنجا پیوسته در معبد می‌ماندند و خدا را حمد و سپاس می‌گفتند.» حالا چند جزئیات کوچیک وجود داره که به نسخه‌ای که لوقا در ابتدای کتاب اعمال رسولان به ما می‌ده اضافه شده. می‌خواید بیایید بهش گوش بدیم: «و چون این را گفت، وقتی که ایشان همی نگرستند، بالا برده شد و ابری او را از چشمان ایشان در ربود. و چون به سوی آسمان چشم دوخته می‌بودند، هنگامی که او می‌رفت، ناگاه دو مرد سفیدپوش نزد ایشان ایستاده، گفتند: «ای مردان جلیلی چرا ایستاده، به سوی آسمان نگرانید؟ همین عیسی که از نزد شما به آسمان برده شد، باز خواهد آمد به همین طوری که او را به سوی آسمان روانه دیدید.» توی روایت اول می‌خونیم که عیسی این کره‌ی خاکی رو ترک کرد و بالا برده شد. در این مورد چیزی نمی‌گه که چطور بالا برده شد. در اینجا، در نسخه‌ی اعمال به ما گفته شده که او در واقع در ابری بالا برده شد و این مهمه چون این همان ابر

شکیناست، همون ابر جلال. گذر خداوندان از زمین به آسمان از طریق ابر جلال شکینای خدا صورت گرفت.

جزئیاتی تو متن اول بود که تقریباً سریع ازش گذشتم چون می‌خواستم غافلگیرتون کنم اما می‌خوام برگردم و دوباره یه نگاهی بهش بندازم. تو کتاب لوقا، به ما گفته می‌شه، که بعد از اینکه عیسی بالا برده شد شاگردان با خوشی عظیمی به اورشلیم بازگشتند و دائماً خدا را پرستش می‌کردند. حالا، دلیل اینکه می‌خوام لحظه‌ای به اهمیت اون بپردازم اینه که وقتی عیسی برای بار اول به شاگردان گفت که داره ترکشون می‌کنه، هیچ حس خوشی و شادی وجود نداشت. بباید یه لحظه بهش نگاهی بندازیم. ما این روایت رو در یوحنا فصل ۱۶، از آیه ۱۶ پیدا می‌کنیم که عیسی به شاگرداش میگه: «بعد از اندکی مرا نخواهید دید و بعد از اندکی باز مرا خواهید دید زیرا که نزد پدر می‌روم.» آنگاه بعضی از شاگردانش به یکدیگر گفتند: «چه چیز است اینکه به ما می‌گوید که اندکی مرا نخواهید دید و بعد از اندکی باز مرا خواهید دید و زیرا که نزد پدر می‌روم؟» پس گفتند: «چه چیز است این اندکی که می‌گوید؟ نمی‌دانیم چه می‌گوید.» عیسی چون دانست که می‌خواهند از او سوال کنند، بدیشان گفت: «آیا در میان خود از این سوال می‌کنید که گفتم اندکی دیگر مرا نخواهید دید پس بعد از اندکی باز مرا خواهید دید. آمین آمین به شما می‌گویم که شما گریه و زاری خواهید کرد و جهان شادی خواهد نمود. شما محزون می‌شوید لکن حزن شما به خوشی مبدل خواهد شد.» منظورم اینه که بدترین چیزی که عیسی تو این مقطع می‌تونست به شاگرداش بگه همین بود که داره ترکشون می‌کنه. اونا نمی‌خواستند عیسی هیچ‌وقت ترکشون کنه. و نمی‌تونستند تصور کنند که چطور رفتن او ارزش رهایی و نجات داره؛ اما عیسی برایشون توضیح داد که رفتنش به نفع اوناست. اما اول منظور او رو درک نکردند. و به دلایل بسیاری فکر نمی‌کنم که کلیسا هنوز منظور او رو درک کرده باشه. هنوز به نظر می‌رسه که با حس غربت در آرزوی این هستیم که می‌تونستیم در طول اقامت موقتی عیسی روی زمین زنده باشیم؛ با این وجود باید درک کنیم که نبودن او بر زمین در حال حاضر برامون بهتر از بودنش در قرن اوله. و فکر می‌کنم جایی بین توضیح عیسی برای شاگرداش که میگه رفتنش به نفع اوناست، و عزیمت کردنش، واکنش اونا راجع به این مطلب از اندوه عمیق، ترس و ناامیدی کاملاً عوض میشه و حالا با خوشی عظیم به اورشلیم باز می‌گردن. چرا؟ آیا از رفتن عیسی خوشحال بودن؟ البته که نه. اما درک کردند که چرا و به کجا رفته و البته این دلیل خوشی عظیم اوناست.

حالا روی تخته چهار چیز نوشتیم که در نتیجه‌ی صعود عیسی اتفاق افتاد، چهار چیز که این ایده را که بنفع ما بود که او بره، را کامل می‌کنه. من اولی رو به‌سادگی جلال می‌نامم. اگر به یوحنا

فصل ۱۷ نگاه کنیم، در دعای کهنانت اعظم که عیسی در حضور شاگردانش در بالاخانه می‌کنه، دعا رو اینطور شروع می‌کنه «عیسی چون این را گفت، چشمان خود را به طرف آسمان بلند کرده، گفت: ”ای پدر ساعت رسیده است. پسر خود را جلال بده تا پسرت نیز تو را جلال دهد. همچنان‌که او را بر هر بشری قدرت داده‌ای تا هر چه بدو داده‌ای به آنها حیات جاودانی بخشد و حیات جاودانی این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند. من بر روی زمین تو را جلال دادم و کاری را که به من سپردی تا بکنم، به کمال رسانیدم. و الان تو ای پدر مرا نزد خود جلال ده، به همان جلالی که قبل از آفرینش جهان نزد تو داشتم.“ او با آمدنش به روی زمین در تجسم، آن جلال را ترک کرد. و حالا عیسی در بالاخانه دعا می‌کنه: «پدر، بگذار آن جلال را دوباره داشته باشم. بگذار از جلالی که از بنیاد عالم با تو داشتم دوباره برخوردار شوم.» و وقتی عیسی در ابر شکینا این دنیا رو ترک می‌کنه، به قلمرو جلال برمی‌گرده. او جلالی را دریافت می‌کنه که از ازل با پدر داشته و در طول تجسمش روی زمین کنار گذاشته بود. پس این اولین چیزیه که باید در مورد اهمیت صعود درک کنیم. این اتفاقی پر جلاله! و اونایی که عیسی را دوست دارند، شاگردانش که او رو پرستش کردند، پس از ترک کردن او به معبد بازگشتند تا او را بپرستند چون درک کردند که عیسی داشت جلالش را پس می‌گرفت. تحقیر دیگه تموم شده بود و حالا سرافرازی افزون شده بود.

اما صعود ابعاد مهم دیگه‌ای هم داره. بعد دیگه‌ای که در اینجا ذکر کردم پنطیکاسته. در طول مدتی که عیسی در بالاخانه با شاگردانش سخن می‌گفت، که در یوحنا بر ایمان روایت شده، عیسی برای شاگردانش توضیح میده که میره تا آرامی دهنده یا پاراکلیت دیگه‌ای رو بفرسته. اغلب وقتی از اصطلاح *پاراکلیت* استفاده می‌کنیم، فکر می‌کنیم که فقط داریم به روح القدس اشاره می‌کنیم. نه. روح القدس / *اون پاراکلیت* نیست. روح القدس پاراکلیت دیگه‌ای هستش. پاراکلیت اول خود مسیحه، همونطور که به وجود او به عنوان تسلی‌دهنده‌ی اسرائیل پرداختیم. ترجمه‌های قدیمی انگلیسی از این اصطلاح در عهد جدید، از روح القدس به‌عنوان آن تسلی‌دهنده صحبت می‌کنن. و ما فکر می‌کنیم که هدف ورود روح القدس در حیات کلیسا تسلی دادن به کسانی است که در درد و رنج هستند و آنانی که نیاز به دلداری و تسلی دارند. خب، او این کار را انجام میده اما این معنای اصلی اصطلاح «تسلی دهنده» چنانکه در انگلیسی قدیمی به کار می‌رفت، نیست. ترجمه‌ی قدیمی انگلیسی از پاراکلیت کلمه‌ی «Comforter» بود و مطابق با مفهوم اصلی Comfort، «با قوت» معنی می‌داد. پس بیش از اینکه معنی تسلی مد نظر باشه، قدرت و قوت رو می‌رسونه. پاراکلیت نامی بود که در دنیای باستان به وکیل خانوادگی داده می‌شد. و اگر با مشکلی سخت روبرو بودید، پاراکلیت رو فرامی‌خوندید. پاراکلیتوس به‌معنای

کسیه که فراخونده شده که در کنار شما بایسته. و عیسی به شاگردانش میگه: «قراره شما رو به زندانها بفرستن و قراره مورد تنفر مردم قرار بگیرید اما وقتی شما رو به شوراها تسلیم کردند، تترسید چون من تسلی‌دهنده، پاراکلیت رو می‌فرستم که به شما قوت بده، تا کنار شما بایسته تا در زمانهای بحران وفادار بمانید. به‌خاطر دارید که او وقتی می‌خواست شاگردانش رو ترک کنه به اونها دستور میده و میگه: «به اورشلیم بروید و آنجا منتظر باشید.» مدتی منتظر باشید چون بعد از اینکه روح‌القدس بر شما بیاد قوت خواهید یافت. و دوباره عیسی به شاگردان می‌گه، شما را تنها نخواهم گذاشت؛ با شما خواهم بود. هرچند از یک نظر اینجا را ترک می‌کنم اما به یه شکل دیگه تا انقضای عالم با شما خواهم بود.

آخرین سوالی که شاگردان قبل از صعود عیسی از او پرسیدند این بود: «خداوندا آیا در این وقت ملکوت را بر اسرائیل باز برقرار خواهی داشت؟» و عیسی چه جوابی میده؟ او به نوعی این جواب رو میده که «این به شما مربوط نمیشه که چه زمانی قراره پادشاهی اسرائیل رو احیا کنم، اما مسئولیت شما اینه که شاهدان من باشید، پس از آنکه روح‌القدس بر شما بیاید.» پس یکی از مهمترین دلایل صعود عیسی به دست راست پدر این بود که پنطیکاست اتفاق بیفته، تا پدر و پسر، روح‌القدس رو بر کلیسا جاری کنند؛ و هدف از جاری شدن روح‌القدس تقویت و نیرو بخشیدن به کلیسا بود تا ماموریت زمینی خودش رو به انجام برسونه و کلیسا رو برای خدمت قوت ببخشه. دوباره می‌گم که شاهد مسیح بودن در دنیایی فاسد، مستلزم قدرتی فراتر از قدرت خودمان است و ما فراخونده شدیم که شاهد پادشاهی خدا که نادیدنیه باشیم. جان کلون گفت که مهمترین وظیفه‌ی کلیسا اینه که شاهد دیدنی پادشاهی نادیدنی خدا باشه و برای تحقق این پیام به روح‌القدس نیاز داریم. پس عیسی زمین را ترک کرد تا روح‌القدس را در روز پنطیکاست بفرسته و به کلیسا قوت بده که ماموریتش را در تمامی اعصار به انجام برسونه. روح‌القدس، حضور روحانی عیسی با ما پس از رفتن او از این جهان است.

خب، هنوز دو مفهوم مهم دیگه در مورد رفتن عیسی در صعودش وجود داره. و یکی از اونا شاید از همه مشهودتر باشه اینکه جایی که عیسی به هنگام صعودش به آسمان داشت می‌رفت فقط برای این نبود که به آرامی و استراحت خودش وارد شود. بلکه، او داشت به‌سوی تاج‌گذاری خودش می‌رفت. او داشت به مراسم اعطای پادشاهی‌اش می‌رفت. او به‌سوی تخت سلطنت صعود می‌کرد. او داشت به دست راست خدا بالا برده می‌شد، جایی که تسلط و قدرت و اقتدار بر کل زمین به او داده شد تا آن بره‌ای که ذبح شده بود حالا به‌عنوان شیر یهودا دیده شود، کسی که بر تمامی زمین سلطنت خواهد کرد. دوباره می‌گم که کلیسا نتوانسته این موضوع رو درک کنه. بسیاری از مردم هنوز هم پادشاهی خدا را چیزی می‌دونن که در آینده محقق خواهد شد. اما

پادشاهی شروع شده. چرا؟ چون پادشاه بر تخت پادشاهی نشست. پادشاه برای تاج‌گذاری رفته و پدر مراسم اعطای پادشاهی رو برایش برگزار کرده و تمام اقتدار در آسمان و زمین رو به او بخشیده. تاج‌گذاری مسیح واقعه‌ای جهانیه. ما آن را بر تخت نشستن می‌نامیم. ما اعتقادنامه‌ی رسولان رو می‌خونیم و می‌گیم که او به آسمان صعود کرد و به دست راست خدای پدر، قادر مطلق، نشست. به این بر تخت نشستن می‌گیم نشستن مسیح. و او در جایگاه گروه سراینندگان یا نیمکت‌های کلیسا نمی‌نشیند؛ او بر مسند اقتدار به دست راست پدر می‌نشیند، گویی نخست وزیری سماوی هستش و لقبی که عهدجدید در این مقطع به او میده، اینه که او شاه شاهان و رب الاربابه. یعنی، بالاترین مسند قدرت در کل جهان از آن مسیح است. او دیگه یک معلم یهودی دوره‌گرد نیست که اطراف جلیل و یهودیه بگرده. او بر تخت سلطنت نشسته و هیچ حاکمی در این جهان نمی‌تواند لحظه‌ای جدا از اقتدار او فرمانروایی کنه. او پادشاهی‌ها رو بلند می‌کنه و پایین می‌کشه. و پادشاه ما که شاه شاهان و رب الاربابه به هیچ حاکم زمینی‌ای پاسخگو نیست. پس این برای ما موقعیتی عجیب و چشمگیره. به همین دلیل که برامون بهتر بود عیسی زمین رو ترک می‌کرد تا اینکه می‌موند چون او رفت تا به دست راست پدر بنشینه.

در نهایت، چهارمین چیزی که در صعود اتفاق می‌افته اینه که عیسی به‌عنوان کاهن اعظم ما وارد خیمه‌ی آسمانی، وارد قدس‌الاقداس می‌شه، و اونجا به‌عنوان پادشاه و کاهن برای ما ایفای نقش می‌کنه. او هم پادشاه هست و هم کاهنه. و داشتن این نقش دوگانه برای ما بسیار حائز اهمیته چون ما یک کاهن داریم. ما کاهنی اعظم داریم. ما یک کاهن اعظم والامقام داریم که در میان ما زندگی کرد، کسی که احساسات ما رو درک می‌کنه، ضعف و ناتوانی‌های ما رو می‌فهمه و در حضور خدا زیست می‌کنه و کار اصلی کهانت اعظم خود یعنی شفاعت رو انجام میده. او در آسمان برای ما قربانی نمی‌گذرونه. قربانی او بر روی صلیب یکبار برای همیشه بود. و لازم نیست پسر هر روز با مراسم عشاء ربانی در آسمان، به پدر یادآوری کنه که چه کاری رو انجام داده و با کفاره‌ی خود یکبار برای همیشه چه چیزی را محقق کرد. اون کار تموم شده.

اما خدمت کهانت مسیح به اینجا ختم نمیشه. خدمت دیگه کهانتی مسیح ادامه پیدا می‌کنه و اون خدمت شفاعته. بیایید دوباره به یوحنا ۱۷ نگاهی بیاندازیم و اجازه بدین از آیه‌ی ۶ شروع کنم که عیسی گفت: «اسم تو را به آن مردمانی که از جهان به من عطا کردی ظاهر ساختم. از آن تو بودند و ایشان را به من دادی و کلام تو را نگاه داشتند. و الان دانستند آنچه به من داده‌ای از نزد تو می‌باشد. زیرا کلامی را که به من سپردی، بدیشان سپردم و ایشان قبول کردند و از روی یقین دانستند که از نزد تو بیرون آمدم و ایمان آوردند که تو مرا فرستادی... حالا به چیزی که می‌گه گوش کنی: من به‌جهت اینها سوال می‌کنم و برای جهان سوال نمی‌کنم، بلکه از برای کسانی

که به من داده‌ای، زیرا که از آن تو می‌باشند. و آنچه از آن من است از آن تو است و آنچه از آن تو است از آن من است و در آنها جلال یافته‌ام...» و او داره از پدر می‌خواد که اونایی که به او داده رو حفظ کنه تا ثابت قدم بمانند.

ما آموزه‌ای داریم به نام پایداری مقدسین. من این اسم رو دوست ندارم چون با اینکه مقدسین پایداری می‌کنند ولی دلیلش این نیست که قدرت پایداری کردن رو در خودشون دارن. اگر پایداری کردن در سلوک مسیحی به خودم سپرده می‌شد، لغزش می‌خوردم و می‌افتادم و فردا پادشاهی خدا رو ترک می‌کردم. اما کسی که حقیقتاً پایداری می‌کنه خداست. او با فرزندانش پایداری می‌کنه و برای حفظ اونها کار می‌کنه. و یکی از روشهای مهمی که خدا از طریق اون قوم خودش رو حفظ می‌کنه، شفاعت کهناتی عیساست.

اجازه بدین با یادآوری قسمتی از شب قبل از مرگ عیسی این بخش رو به پایان برسونم. وقتی عیسی با شاگردانش جمع شده بود، به اونا اعلان کرد که یکی از اونا قراره بهش خیانت کنه، و داشت درباره‌ی یهودا صحبت می‌کرد. و وقتی اونا در بالاخانه جمع بودند می‌گفتند: «خداوندا، من که آن کس نیستم؟ من که آن کس نیستم که به تو خیانت خواهد کرد؟» عیسی در آخر به یهودا رو کرد و گفت «آنچه می‌کنی، به زودی بکن.» و عیسی یهودا را مرخص کرد که خیانتش رو به انجام برسونه و می‌دونیم که عاقبت یهودا فاجعه‌آمیز بود. اما همون شب شاگرد دیگری بر سر همون سفره بود که عیسی دربارش گفت که سه بار علناً اونو انکار می‌کنه. حالا، چی به پطرس گفت؟ گفت «ای شمعون، ای شمعون، اینک شیطان خواست شما را چون گندم غربال کند.» پس برو و کارت رو انجام بده؟ نه. «لیکن من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود و هنگامی که تو بازگشت کنی برادران خود را استوار نما.» فرق بین یهودا و پطرس چه بود؟ عیسی برای یهودا دعا نکرد. او میگه: «هر کس را که به من داده‌ای حفظ نمودم که یکی از ایشان هلاک نشد، مگر پسر هلاکت که از ابتدا پسر هلاکت بود.» اما پطرس کسی بود که پدر به عیسی داده بود و انکار او گناهی هولناک و شنیع بود. عیسی گفت: «انجامش میدی، اما من برات دعا کردم.» «پس اگر برگشتی؟» نه. نمیگه «اگر برگشتی» بلکه میگه «وقتی برگشتی»، برادرانت را استوار کن. و امروز همین عیسی در آسمانه و برای شما و من شفاعت می‌کنه، اگر حقیقتاً به او تعلق داریم. پس صعود درباره‌ی پیروزی پرجلال عیساست. مثل یه علامت تعجب می‌مونه که جلوی خدمت زمینی‌اش قرار داده شده.